

تحلیل سیاست‌های قضایی و تقنینی ایران در توسعه و ترویج نهادهای سازش و میانجیگری مدنی

چکیده

بروز اختلافات میان افراد در جوامع انسانی امری اجتناب‌ناپذیر است و از همین‌رو، نظام‌های حقوقی همواره به دنبال سازوکارهایی برای حل و فصل مسالمت‌آمیز این اختلافات بوده‌اند. در این میان، سازش و میانجیگری در نظام حقوقی ایران از دیرباز به‌عنوان ابزارهای مهم و مردمی حل اختلاف شناخته شده‌اند، اما توسعه این نهادها در دهه‌های اخیر دیگر منحصر به کارکرد خصوصی آن‌ها نیست؛ بلکه سیاست‌های قضایی و تقنینی کشور با هدف کاهش بار محاکم، تقویت عدالت ترمیمی و گسترش صلح اجتماعی، نقش تعیین‌کننده‌ای در شکل‌دهی به ساختار حقوقی و کارکردهای معاصر این نهادها ایفا کرده‌اند. با وجود این، مداخلات حاکمیتی و سیاست‌گذاری‌های مبتنی بر قضاوت‌دایی، موجب بروز چالش‌هایی در جایگاه سنتی این نهادها در حقوق خصوصی شده است؛ از جمله ابهام در ماهیت سازش‌نامه، تداخل مفهومی میان سازش و عقد صلح، تغییر آثار حقوقی گزارش اصلاحی موضوع ماده ۱۸۲ قانون آیین دادرسی مدنی، و تضعیف یا تقویت نقش اراده طرفین تحت تأثیر سیاست‌های الزام‌آور یا تشویقی دستگاه قضا. این امر در حالی رخ داده که نهادهای سازش و میانجیگری در سیاست‌های کلان قضایی بیشتر کارکردی ابزاری برای کاهش ورودی پرونده‌ها یافته‌اند و گاه انسجام لازم در قوانین و آیین‌نامه‌ها که برای تثبیت جایگاه حقوقی این نهادها ضروری است، مشاهده نمی‌شود. پژوهش‌های پیشین عمدتاً به معرفی سازوکارهای میانجیگری و سازش پرداخته‌اند و کمتر رویکردی تحلیلی نسبت به سیاست‌گذاری‌های کلان، چالش‌های یا نارسایی‌های اجرایی این نهادها داشته‌اند. این خلأ پژوهشی به‌ویژه در حوزه تفکیک میان سازش قراردادی و سازش قضایی، بررسی ماهیت گزارش اصلاحی، یا نقش نهادهای غیرقضایی در فرآیندهای شبه‌قضایی محسوس است. پژوهش حاضر با رویکردی تحلیلی، تأثیر سیاست‌های قضایی و تقنینی ایران بر ماهیت، آثار و اعتبار توافقات خصوصی در حوزه سازش و میانجیگری را بررسی

می‌کند و می‌پرسد: دخالت حاکمیت در تنظیم این نهادها چه چالش‌هایی در مرزبندی آن‌ها با نهادهای کلاسیک حقوق مدنی ایجاد کرده است؟ یافته‌ها نشان می‌دهد که پراکندگی قوانین، ابهام نسبت به اثر حقوقی گزارش اصلاحی، واگذاری نقش‌های تصمیم‌گیر به نهادهای غیرقضایی و فقدان استانداردهای مشخص برای تمایز میان سازش خصوصی و سازش قضایی، از مهم‌ترین آسیب‌های موجود است. در پایان، مقاله ضمن ارزیابی سیاست‌های موجود، پیشنهادهایی برای بازگرداندن نهاد سازش و میانجیگری به جایگاه طبیعی آن‌ها در حقوق خصوصی، همراه با حفظ کارکردهای قضازدایی و عدالت‌ترمیمی ارائه می‌دهد.

کلیدواژه‌ها: سازش، میانجیگری، سیاست تقنینی، سیاست قضایی، گزارش

اصلاحی.

مقدمه

سازش و میانجیگری به‌ویژه در حوزه دعاوی مدنی، بر اراده و تراضی طرفین استوار بوده و از منظر سنتی، در قلمرو حقوق خصوصی تحلیل می‌شوند. با این وجود، در حقوق ایران، توسعه سازش و میانجیگری صرفاً نتیجه تحولات درون‌زا در حقوق خصوصی نبوده، بلکه به‌طور قابل توجهی تحت‌تأثیر سیاست‌های تقنینی و قضایی حاکمیت قرار گرفته است. از درج نهاد سازش در قوانین آیین دادرسی مدنی گرفته تا گسترش شوراهای حل اختلاف، مراکز میانجیگری و سیاست‌های قضازدایی، شاهد نوعی دخالت ساختاری دولت در ترویج و هدایت این نهادها هستیم. این دخالت‌ها، اگرچه با اهدافی همچون تحقق عدالت‌ترمیمی، صلح اجتماعی و کاهش اطاله دادرسی توجیه می‌شوند، اما در عمل پرسش‌های بنیادینی را درباره ماهیت حقوقی سازش و میانجیگری در حوزه حقوق خصوصی برمی‌انگیزند.

چالش اصلی در این حوزه، صرفاً تعیین ماهیت حقوقی این نهادها نیست، بلکه تحلیل جهت‌گیری سیاست تقنینی و قضایی ایران در مواجهه با آنهاست. قانونگذار و قوه قضاییه طی دهه‌های اخیر با توسعه نهادهایی مانند شوراهای حل اختلاف، میانجیگری، و گزارش اصلاحی، رویکردی فعال برای تشویق مردم به حل توافقی اختلافات در پیش گرفته‌اند. این رویکرد، بیانگر نوعی سیاست عمومی در جهت کاهش پرونده‌های ورودی به دادگاه‌ها، افزایش کارآمدی دستگاه قضایی، و تقویت روش‌های غیرترافیعی است. با این حال، میزان و نحوه دخالت حاکمیت در این

توافقات خصوصی، سوالاتی را درباره حدود سپردن حل اختلاف به سایر بخشها و سازگاری آن با اصول بنیادین حقوق خصوصی مطرح می‌کند.

مسئله اصلی پژوهش حاضر آن است که سیاست‌های تقنینی و قضایی ایران در توسعه و نهادینه‌سازی سازش و میانجیگری مدنی، از چه جهت‌گیری هنجاری و اجتماعی تبعیت می‌کند و این سیاست‌ها تا چه اندازه در راستای کارآمدسازی نظام قضایی، کاهش بار دادگستری، و تقویت حل و فصل توافقی اختلافات طراحی شده‌اند. همچنین این پژوهش بررسی می‌کند که این سیاست‌ها چگونه تعادل میان مصلحت‌های عمومی (کارآمدی، نظم عمومی قضایی) و اصول حقوق خصوصی (آزادی اراده و ماهیت قراردادی توافقات) را تنظیم کرده‌اند. در همین چارچوب، پرسش‌های اصلی مقاله عبارت‌اند از: سیاست تقنینی ایران در قبال سازش و میانجیگری مدنی مبتنی بر چه اهداف و مصلحت‌های اجتماعی بوده است؟ سیاست قضایی در ترویج سازش چه جایگاهی در راهبرد کلان کاهش ورودی پرونده‌ها و کارآمدسازی عدالت داشته است؟ این سیاست‌ها چه تأثیری بر توازن میان منافع عمومی و اصول بنیادین حقوق خصوصی داشته‌اند؟

فرضیه اصلی مقاله آن است که گسترش سیاست‌گذاری‌های قضایی در حوزه سازش و میانجیگری، بدون تفکیک دقیق میان سازش خصوصی و سازش قضایی، موجب شکل‌گیری ماهیتی مرکب و مبهم برای این نهادها شده و در نتیجه، بخشی از قواعد سنتی حقوق خصوصی، به‌ویژه در زمینه اعتبار و آثار توافقات، دچار تزلزل شده است. در مقابل، فرض می‌شود که با بازتعریف چارچوب تقنینی و تحدید دخالت حاکمیت، می‌توان ضمن حفظ کارکردهای قضازدایی و اجتماعی سازش، جایگاه آن را در حقوق خصوصی تثبیت کرد.

پژوهش حاضر با اتکاء به قوانین و اسناد بالادستی و رویه‌های موجود، در پی تبیین این چالش‌ها و ارائه راهکارهایی برای اصلاح ساختار حقوقی سازش و میانجیگری مدنی در ایران است. در همین راستا، مقاله در هفت بخش تنظیم شده است: ابتدا مبانی نظری سازش و میانجیگری بررسی می‌شود؛ در ادامه، سیاست‌های تقنینی و قضایی و اسناد بالادستی مرتبط تحلیل می‌شود؛ بخش‌های بعدی به بررسی چالش‌های ماهوی و اجرایی اختصاص دارد و در پایان، راهکارهایی برای تقویت بنیان‌های حقوق خصوصی این نهادها ارائه می‌شود.

۱- مفهوم‌شناسی نهادهای سازش و میانجیگری

در اصطلاح حقوقی، سازش به توافق طرفین اختلاف برای پایان دادن به نزاع موجود یا پیشگیری از بروز آن اطلاق می‌شود. عنصر محوری در سازش، تراضی و اراده آزاد طرفین است و از همین رو، سازش در بنیان خود ماهیتی قراردادی دارد و در چارچوب حقوق خصوصی تحلیل می‌شود. هرچند قانون مدنی تعریف مستقلی از سازش ارائه نکرده است، اما تحلیل‌های حقوقی، به‌ویژه ذیل عقد صلح، مبنای نظری این نهاد را به‌روشنی تبیین کرده‌اند.

با این حال، سازش در حقوق ایران صرفاً به‌عنوان یک توافق خصوصی باقی نمانده و به‌ویژه در قوانین آیین دادرسی مدنی و قانون شوراها حل اختلاف، در قالب فرایندهای قضایی یا شبه‌قضایی نیز شناسایی شده است. همین امر موجب شده است که سازش در نقطه تلاقی قرارداد خصوصی و اقدام قضایی قرار گیرد؛ وضعیتی که آثار آن، به‌ویژه در قالب گزارش اصلاحی و قابلیت اجرای آن، از منظر حقوق خصوصی محل تردید و اختلاف نظر است.

در فقه امامیه، مفهوم سازش ذیل عنوان عام‌تر «عقد صلح» مورد بررسی قرار گرفته است. فقیهان امامیه صلح را نه صرفاً یک نهاد حقوقی، بلکه ابزاری هنجاری برای تنظیم روابط اجتماعی دانسته و آن را از مستحبات مؤکد شمرده‌اند. (محقق حلی، ۱۳۹۰: ۶۳). سازش در فقه، در تقابل مفهومی با حکم قاضی قرار می‌گیرد؛ زیرا حکم، ماهیتی الزام‌آور دارد، در حالی که صلح و سازش مبتنی بر اختیار و رضایت است. (شریفی، ۱۳۹۸: ۴۱).

نزدیکی مفهومی سازش با صلح، سبب شکل‌گیری دیدگاه‌های متفاوتی در میان فقها و حقوقدانان شده است. بر پایه دیدگاه نخست، میان صلح و سازش تفاوت ماهوی وجود ندارد و هر دو به‌منزله توافق ارادی طرفین برای پایان دادن به اختلاف تلقی می‌شوند؛ بنابراین، تفاوت میان این دو اصطلاح صرفاً لفظی است و مادام که توافق حاصل شده واجد شرایط عقد صلح باشد، عنوان به‌کاررفته تأثیری در اعتبار حقوقی آن ندارد (شهیدی، ۱۳۸۰: ۴۵).

در مقابل، دیدگاه دوم بر تمایز میان صلح و سازش تأکید دارد. مطابق این دیدگاه، صلح نهادی قراردادی و از عقود معین است که ممکن است حتی خارج از بستر اختلاف و گاه در شرایطی نابرابر منعقد شود، در حالی که سازش بیشتر ناظر بر یک فرآیند داوطلبانه، تعاملی و صلح‌محور برای حل اختلاف است که بر گفتگو و حفظ روابط حسنه میان طرفین استوار است (شمس، ۱۳۸۴: ۱۱۰). بر این مبنای سازش با رویکرد عدالت‌ترمیمی و حل مسالمت‌آمیز اختلافات، هم‌سویی بیشتری دارد. (کاتوزیان، ۱۳۸۸: ۲۹۹). در مقابل، سازش در منطق فقهی، بیش از آنکه یک قالب قراردادی مستقل

باشد، جلوه‌ای از اراده معطوف به رفع اختلاف است که در صورت تحقق، ممکن است به انعقاد عقد صلح بینجامد. (نیکبخت و ادیب، ۱۳۹۶: ۵۹).

درک این منطق فقهی، برای تحلیل سیاست تقنینی معاصر اهمیت بنیادین دارد؛ زیرا در نظام حقوقی کنونی ایران، به‌ویژه در قانون آیین دادرسی مدنی، سازش در قالب‌هایی چون گزارش اصلاحی، واجد آثاری مشابه حکم دادگاه شده است. هرچند نتیجه عقد صلح یا سازش می‌تواند به ختم دعوا بینجامد، اما صلح در منطق فقهی جایگزین دادرسی نیست و نباید با قضاوت، داوری یا سایر طرق الزام‌آور رفع خصومت یکسان تلقی شود. صلح، توافقی خصوصی و مستقل از فرایند قضایی است و حتی صدور قرار سقوط دعوا از سوی دادگاه را نمی‌توان به‌منزله تحقق عقد صلح دانست؛ زیرا صلح در مقام اختلاف، دارای ارکان و آثار حقوقی خاصی است که آن را از تصمیمات قضایی متمایز می‌سازد (محسنی، ۱۴۰۴: ۱۳).

پرسش اساسی آن است که آیا سازش‌نامه همواره مصداق عقد صلح است و آیا گزارش اصلاحی صرفاً اثر قراردادی دارد یا در حکم رأی دادگاه محسوب می‌شود. پاسخ به این پرسش‌ها نشان می‌دهد که هرچند سازش‌نامه می‌تواند در مواردی مصداق عقد صلح باشد، اما همواره چنین نیست و ماده ۱۸۲ قانون آیین دادرسی مدنی با اعطای اثر رأی دادگاه به گزارش اصلاحی، نوعی دوگانگی میان اراده خصوصی و اثر عمومی ایجاد کرده است؛ دوگانگی‌ای که دقیقاً محصول سیاست تقنینی و قضایی معاصر است و محور تحلیل‌های بعدی مقاله را تشکیل می‌دهد. (اسود، ۱۴۰۲: ۷۱).

میانجیگری در حقوق، فرآیندی داوطلبانه، غیرتحمیلی و غیرقضایی است که طی آن شخص ثالثی بی‌طرف، بدون اختیار صدور تصمیم الزام‌آور، به تسهیل گفتگو و نزدیک‌سازی دیدگاه‌های طرفین اختلاف می‌پردازد. نقش میانجی، نه قضاوت و نه داوری، بلکه ایجاد بستر مناسب برای دستیابی طرفین به توافقی مبتنی بر رضایت متقابل است. از این حیث، میانجیگری نیز از نظر ماهیت، در زمره نهادهای مبتنی بر اراده اشخاص و متعلق به حوزه حقوق خصوصی قرار می‌گیرد (ر.ک: صفری‌مقدم و همکاران).

تمایز میانجیگری با داوری، در غیرالزام‌آور بودن نتیجه و فقدان اختیار تصمیم‌گیری برای میانجی است و تفاوت آن با صلح در این است که میانجیگری یک «فرآیند» تسهیل‌گرانه است، نه لزوماً یک عقد یا توافق نهایی (خدابخشی، عبدالله، ۱۳۹۹: ۸۷). با وجود این، در حقوق ایران، توسعه نهادی میانجیگری، به‌ویژه از طریق سیاست‌های قضایی و ایجاد مراکز رسمی، موجب شده است

این نهاد نیز از چارچوب سنتی خود فاصله گرفته و در معرض دخالت های ساختاری حاکمیت قرار گیرد.

۲- مبانی تقنینی و قضایی نهاد سازش و میانجیگری در ایران

مبانی تقنینی و قضایی نهادهای سازش و میانجیگری در حقوق ایران را نمی توان بدون توجه به ریشه های فقهی و اخلاقی آنها تحلیل کرد. صلح و میانجیگری، اگرچه از حیث قالب و ساختار حقوقی متفاوت اند، اما از منظر سیاست تقنینی دارای وجه مشترکی بنیادین هستند و آن، تقدم توافق، تراضی و اصلاح روابط بر فصل قهری اختلاف است. این وجه مشترک، نقطه اتصال نهاد صلح در قانون مدنی و نهاد سازش و میانجیگری در قوانین آیین دادرسی و نهادهای شبه قضایی محسوب می شود. (شیری و محمدیکی، ۱۳۹۹: ۷۲).

قانون گذار ایرانی، با الهام از آموزه های فقه اسلامی و اصولی همچون «وَالصُّلْحُ خَيْرٌ» و «إِصْلَاحُ ذَاتِ الْبَيْنِ»، همواره کوشیده است مسیر حل اختلاف را از تقابل قضایی صرف، به سمت سازوکارهای توافقی و ترمیمی هدایت کند (نراقی، ۱۳۷۸: ۲۹۱). از این منظر، سیاست تقنینی در حوزه سازش و میانجیگری، ادامه ی منطقی همان سیاست فقهی تشویق به صلح است، با این تفاوت که در قالب های حقوقی مدرن و نهادهای رسمی سامان یافته است. (شیری و محمدیکی، ۱۳۹۹: ۷۲).

در قانون مدنی، سیاست تقنینی نسبت به صلح به روشنی قابل مشاهده است. قانون گذار با پیش بینی عقد صلح به عنوان عقدی مستقل، لازم و انعطاف پذیر (مواد ۷۵۲ تا ۷۷۰ قانون مدنی)، امکان رفع یا پیشگیری از اختلاف را بدون توسل به دادرسی فراهم کرده است. صلح در این چارچوب، نهادی کاملاً خصوصی و مبتنی بر اراده طرفین است که حتی بدون وجود اختلاف نیز می تواند منعقد شود. (لنگرودی، ۱۳۸۹: ۱۳۷) در ادامه این مسیر، قانون آیین دادرسی مدنی، نهاد سازش را وارد فرآیند دادرسی می کند. مواد ۱۷۸ تا ۱۸۵ این قانون، ضمن شناسایی سازش به عنوان توافق خصوصی، به آن بعد قضایی نیز می بخشند و با پیش بینی «گزارش اصلاحی»، برای توافق حاصل شده اثری معادل رأی دادگاه قائل می شوند. (صباغیان، علی، ۱۳۷۶: ۵۵).

با تصویب قانون شوراهای حل اختلاف، سازش از یک امکان صرف در دادرسی، به مأموریت اصلی یک نهاد رسمی تبدیل می شود. این تحول، سازش را از چارچوب سنتی حقوق خصوصی تا حدی خارج و به نهادی شبه قضایی با نقش رسمی و دولتی تبدیل کرد. در تحلیل سیاست قضایی باید توجه داشت که مرجع قضایی اصولاً قاعده گذار نیست و سیاست قضایی همواره در چارچوب و

در امتداد سیاست قانون‌گذاری ظهور می‌یابد. دستگاه قضایی، از طریق تفسیر قوانین، رویه‌ها، آیین‌نامه‌ها و برنامه‌های اجرایی، سیاست‌های تقنینی را عملیاتی می‌کند، نه آنکه مستقلاً قاعده حقوقی وضع نماید. (محسنی، ۱۴۰۴: ۱۳).

در این راستا، سیاست‌های کلی قضایی ابلاغی مجمع تشخیص مصلحت نظام در ۱۳۸۱/۷/۲۸، جهت‌گیری کلان قوه قضاییه در توسعه روش‌های غیرقضایی حل اختلاف را ترسیم می‌کند. تأکید این سیاست‌ها بر کاهش مراجعه به محاکم، گسترش سازش، مشارکت مردمی و استفاده از ظرفیت‌های ترمیمی، نشان می‌دهد که سیاست قضایی در ایران، ادامه و تقویت سیاست تقنینی مبتنی بر صلح و توافق است، هرچند این سیاست‌ها به‌تنهایی واجد قدرت قاعده‌سازی مستقل نیستند.

آیین‌نامه‌ها و برنامه‌های اجرایی قوه قضاییه در حوزه میانجیگری و سازش نیز در همین چارچوب قابل تحلیل‌اند. این اسناد، سازش و میانجیگری را از سطح یک قرارداد خصوصی، به ابزاری در خدمت سیاست عمومی قضا‌زدایی و صلح اجتماعی ارتقا داده‌اند. با این حال، آثار حقوقی توافقات حاصل از این فرآیندها، همچنان در قلمرو حقوق خصوصی باقی می‌ماند و تابع قواعد قراردادهای و اراده طرفین است.

بدین ترتیب، وجه مشترک صلح، سازش و میانجیگری در حقوق ایران، اولویت‌بخشی به توافق و تراضی به‌عنوان مبنای حل اختلاف است؛ تفاوت‌ها نه در غایت، بلکه در ابزار و میزان مداخله حاکمیت ظهور می‌یابد. تحلیل این سیر، نشان می‌دهد که سیاست تقنینی و قضایی ایران، اگرچه به‌درستی در پی گسترش سازش و میانجیگری است، اما در عمل، موجب شکل‌گیری وضعیتی دوگانه در ماهیت این نهادها شده است؛ وضعیتی که نیازمند بازخوانی و بازتنظیم دقیق در چارچوب حقوق خصوصی است.

۱-۲- پیشینه تقنینی سازش و میانجیگری

پیشینه نهادهای سازش و میانجیگری در حقوق ایران، نشان‌دهنده یک روند تاریخی تکاملی و سیاست‌محور است که از قوانین سنتی تا اسناد معاصر و نهادهای شورای حل اختلاف ادامه یافته است. تحلیل این روند نشان می‌دهد که سیاست تقنینی همواره در راستای کاهش تراکم پرونده‌ها و ترویج حل مسالمت‌آمیز اختلافات، با درجات متفاوت مداخله در اراده طرفین، شکل گرفته است. (مصلحی و صادقی، ۱۳۸۳: ۱۲). نخستین شکل رسمی سازش در قانون اصول محاکمات حقوقی

مصوب ۱۳۲۹ هجری شمسی دیده می‌شود که دادرس را موظف می‌کرد پیش از ورود به رسیدگی، طرفین دعوا را به سازش دعوت نماید. این پیش‌بینی، بیانگر سیاست تقنینی اولیه‌ای است که سازش را به‌عنوان ابزار تسهیل فرایند قضایی و کاهش تراکم دادگاه‌ها پذیرفته است.

در قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۱۸، سازش جایگاه رسمی یافت و ماده ۶۷۸ دادگاه را موظف می‌کرد که در آغاز رسیدگی، مساعی لازم برای ایجاد صلح و سازش میان اصحاب دعوا به عمل آورد. این مقررات، ضمن حفظ ماهیت توافقی سازش، زمینه شکل‌گیری رویه قضایی تشویقی برای ترغیب طرفین فراهم نمود. با تصویب قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹، سازش به یکی از شیوه‌های رسمی ختم دعوا ارتقا یافت نشان می‌دهد.

سپس دادگاه‌های صلح، شعب سیار و بخش‌های تخصصی، وظیفه اجرای سازش و میانجیگری را برعهده گرفتند و سازش وارد مرحله نهادی شد. این نهادها، ضمن کاهش ورودی پرونده‌ها، توانستند جایگاه رسمی و مستقل‌تری برای حل اختلافات خرد و خانوادگی ایجاد کنند. تحلیل قوانین شوراها نشان می‌دهد که سیاست تقنینی در این مرحله، سازش را به یک ابزار سیاست عمومی و قضازدایی تبدیل کرده است.

در حوزه کیفری، قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ (مواد ۸۲ تا ۸۵) و آیین‌نامه اجرایی میانجیگری کیفری (۱۳۹۵) پیش‌بینی دقیقی برای میانجیگری فراهم کرده‌اند. تحلیل این مقررات نشان می‌دهد که سیاست تقنینی در این حوزه، میانجیگری را نه صرفاً ابزار کاهش پرونده، بلکه راهبردی برای تحقق عدالت ترمیمی و حفظ رابطه اجتماعی تلقی کرده است.

۳- سیاست‌های تقنینی و قضایی در ترویج نهادهای حل اختلاف

تحلیل نهادهای سازش و میانجیگری بدون تفکیک مفهومی میان «سیاست تقنینی» و «سیاست قضایی» ممکن نیست. سیاست تقنینی ناظر بر جهت‌گیری‌ها و انتخاب‌های قانون‌گذار در طراحی قواعد حقوقی و نهادهای حل اختلاف است؛ در حالی که سیاست قضایی به نحوه تفسیر، اجرا و عملیاتی‌سازی این قواعد از سوی دستگاه قضایی مربوط می‌شود. (برکوویچ و دیران، ۱۳۷۸: ۳۱؛ حسنی و رحمانی، ۱۳۹۴: ۱۴). مرجع قضایی اصولاً صلاحیت وضع قاعده حقوقی ندارد و سیاست قضایی همواره در چارچوب و امتداد سیاست تقنینی معنا می‌یابد. به بیان دیگر، قوه قضاییه از طریق رویه‌ها، آیین‌نامه‌ها و سازمان‌دهی نهادی، اهداف قانون‌گذار را تعقیب و تقویت می‌کند، نه آنکه مستقلاً نظام حقوقی جدیدی بنیان نهد.

در قانون مدنی، صلح به عنوان عقدی معین و تابع قواعد عمومی قراردادهای، بازتاب سیاستی حداقلی و مبتنی بر خودتنظیمی روابط خصوصی است. قانون گذار در قانون آیین دادرسی مدنی، بدون انکار ماهیت قراردادی سازش، آن را در خدمت کارکردی عمومی قرار داده است. بدین ترتیب، توافقی که ریشه در تراضی خصوصی دارد، به واسطه اراده قانون گذار، واجد اثر اجرایی قضایی می شود. این رویکرد، بیانگر سیاست تقنینی‌ای است که هدف آن تشویق اصحاب دعوا به خروج از مسیر ترافعی و کاهش هزینه‌ها و اطاله دادرسی است؛ اما در عین حال، به ایجاد وضعیتی دوگانه در ماهیت سازش می‌انجامد: توافقی خصوصی با آثاری عمومی. قانون شوراهای حل اختلاف سازش را به مأموریت اصلی یک نهاد رسمی تبدیل کرده است. ماده ۱ این قانون، هدف از تشکیل شوراها را «ایجاد صلح و سازش بین اشخاص حقیقی و حقوقی غیردولتی» اعلام می‌کند. این تصریح نشان می‌دهد که سیاست تقنینی دیگر صرفاً ناظر به حمایت از توافق خصوصی نیست، بلکه سازش به عنوان ابزاری در خدمت اهداف کلان حاکمیتی، از جمله کاهش ورودی پرونده‌ها به دادگستری، مدیریت بار قضایی و مشارکت اجتماعی در حل اختلاف، تلقی شده است. بدین ترتیب، سازش از «حق طرفین» به «ابزار سیاست عمومی قضازدایی» ارتقا یافته است؛ تحولی که آثار آن مستقیماً در قلمرو حقوق خصوصی نمود پیدا می‌کند.

در حوزه میانجیگری، سیاست تقنینی با صراحت و انسجام بیشتری در قلمرو حقوق کیفری ظهور یافته است. مواد ۸۲ و ۸۳ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، میانجیگری را در جرایم قابل گذشت به عنوان مسیری ترجیحی پیش‌بینی کرده و مقام قضایی را مکلف ساخته است پیش از ورود به دادرسی، امکان حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلاف را بررسی کند. آیین‌نامه میانجیگری کیفری مصوب ۱۳۹۵ نیز با تعیین شرایط میانجی‌گران، نحوه ارجاع پرونده و نظارت قضایی، این سیاست تقنینی را از سطح هنجاری به سطح اجرایی ارتقا داده است.

در مقابل، در حوزه حقوق مدنی، سیاست تقنینی نسبت به میانجیگری صراحت کمتری دارد. قانون گذار، برخلاف حوزه کیفری، چارچوب مستقلی برای میانجیگری مدنی وضع نکرده و این نهاد عمدتاً در سایه قواعد عمومی قراردادهای و اصل حاکمیت اراده باقی مانده است. از این منظر، میانجیگری مدنی می‌تواند محصول یک قرارداد خصوصی باشد که طی آن، شخص ثالثی بدون اختیار تصمیم‌گیری الزام‌آور، فرآیند گفت‌وگو و توافق را تسهیل می‌کند. این سکوت یا احتیاط تقنینی، موجب شده است میان سیاست‌های مدنی و کیفری در حوزه میانجیگری نوعی عدم انسجام ساختاری پدید آید.

در سطح سیاست‌های قضایی، قوه قضاییه در راستای تحقق اهداف تقنینی و بر اساس سندهای رسمی و چارچوب‌های قانونی مشخص، عمل کرده است. به عنوان نمونه، تأسیس شورای حل اختلاف و مراکز توسعه حل اختلاف، بهره‌گیری از ظرفیت‌های مردمی، و تأکید بر اصول صلح و سازش، در بستر سیاست‌های کلی قضایی ابلاغی مجمع تشخیص مصلحت نظام در تاریخ ۱۳۸۱/۷/۲۸ و نیز سند تحول قضایی (۱۳۹۹) تنظیم و تصویب شده است. این سیاست‌ها، بر اساس اهداف و راهبردهای مشخص قانون‌گذار، به گونه‌ای طراحی شده‌اند که بتوانند کاهش دعاوی، گسترش سازش و ترویج روش‌های حل و فصل غیرقضایی را در نظام قضایی کشور عملیاتی سازند. هرچند این سیاست‌ها در ظاهر، هدف را اعلام می‌کنند، اما در عمل، بر متن سیاست‌های تقنینی استوارند و در قالب مصوبه‌ها، آئین‌نامه‌ها و بخشنامه‌های رسمی، اجرا می‌شوند؛ بنابراین، نمی‌توان آنها را صرفاً به عنوان شعار تلقی کرد، بلکه تبلوری از سیاست‌های تقنینی و راهبردی است که در قالب سیاست‌های داخلی قوه قضاییه جاری شده‌اند.

۴- نقش سیاست‌های قضائی در اجرایی‌سازی و ترویج میانجیگری

سیاست قضایی در حوزه میانجیگری را نمی‌توان صرفاً به توصیه‌های کلی یا نگرش‌های فرهنگی در نظر داشت، بلکه این سیاست‌ها در قالب ساختارهای حاکمیتی، رویه‌های عملی و اسناد اجرایی قوه قضاییه متجلی می‌شوند. از آنجا که مرجع قضایی صلاحیت وضع قاعده ماهوی ندارد، نقش آن در این حوزه اساساً ناظر بر اجرایی‌سازی، تفسیر و جهت‌دهی عملی مقررات تقنینی است. به همین دلیل، سیاست قضایی را باید در پیوند مستقیم با قوانین مصوب، به‌ویژه قانون آیین دادرسی کیفری، قانون شوراهای حل اختلاف و آیین‌نامه‌های اجرایی مرتبط تحلیل کرد. (عباسیان‌فر، ۱۳۸۳: ۴۸) در حوزه میانجیگری کیفری، سیاست قضایی به صورت مشخص و مستند قابل شناسایی است. پس از پیش‌بینی نهاد میانجیگری در مواد ۸۲ و ۸۳ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، قوه قضاییه با تصویب آیین‌نامه میانجیگری کیفری (۱۳۹۵)، نقش خود را از سطح پذیرش نظری این نهاد، به سطح سازمان‌دهی اجرایی آن ارتقا داد. این آیین‌نامه نشان می‌دهد قاضی نه صرفاً داور اختلاف، بلکه تنظیم‌کننده مسیر حل و فصل مسالمت‌آمیز دعوا تلقی می‌شود.

در سطح نهادی، تشکیل و توسعه «مرکز توسعه حل اختلاف» ذیل قوه قضاییه، یکی از مهم‌ترین مصادیق سیاست قضایی در ترویج میانجیگری و سازش است. این مرکز، که متولی شوراهای حل اختلاف، دفاتر صلح‌یاری و برنامه‌های میانجیگری محسوب می‌شود، بیانگر آن است

که قوه قضاییه، در چارچوب سیاست‌های تقنینی، حل اختلاف توافقی را به یک برنامه سازمان‌یافته و هدفمند تبدیل کرده است. نظارت بر عملکرد شوراها، تدوین دستورالعمل‌های اجرایی، تعیین حدود صلاحیت آن‌ها و ارزیابی کیفیت سازش‌های انجام‌شده، همگی در زمره اقدامات سیاست‌گذارانه قضایی قرار می‌گیرند و صرفاً جنبه اداری ندارند.

نقش قضات نیز در این میان، یکی از ارکان سیاست قضایی محسوب می‌شود. اختیار و در مواردی تکلیف قاضی به ارجاع پرونده‌ها به سازش یا میانجیگری، به‌ویژه در جرایم قابل گذشت، نشان می‌دهد که سیاست قضایی از طریق تغییر نقش قاضی از «فصل‌کننده نهایی اختلاف» به «تسهیل‌گر حل اختلاف» اعمال می‌شود. این تغییر نقش، هرچند در قوانین تصریح نشده، اما در رویه‌ها و آموزش‌های قضایی مورد تأکید قرار گرفته و بخشی از سیاست اجرایی قوه قضاییه برای کاهش اطلاع دادرسی و افزایش کارآمدی نظام عدالت کیفری به شمار می‌رود (آشاهی، ۱۳۹۹: ۳۲).

در مقابل، در حوزه میانجیگری مدنی، سیاست قضایی با محدودیت‌های بیشتری مواجه است. از آنجا که قانون‌گذار چارچوب مستقلی برای میانجیگری مدنی پیش‌بینی نکرده، مداخله قوه قضاییه عمدتاً از طریق شوراها و اختلاف و تشویق قضات به ارجاع دعاوی خرد و خانوادگی به سازش صورت می‌گیرد. در این حوزه، سیاست قضایی بیش از آنکه قاعده‌محور باشد، جبران‌کننده خلأ تقنینی است و همین امر، موجب ناهمگونی در اجرا و تفاوت رویه‌ها شده است.

توسعه پایدار نهادهای سازش و میانجیگری، بدون تعامل منسجم میان سیاست‌های تقنینی و قضایی، امکان‌پذیر نیست. سیاست تقنینی، چارچوب هنجاری، حدود صلاحیت و آثار حقوقی میانجیگری را تعیین می‌کند، در حالی که سیاست قضایی وظیفه دارد این چارچوب را به فرآیندهای اجرایی قابل تحقق تبدیل کند. هرگونه ضعف یا ابهام در یکی از این دو سطح، مستقیماً در کارآمدی نهادهای حل اختلاف بازتاب می‌یابد.

در حوزه مدنی، عدم تصریح قانون‌گذار به نهاد میانجیگری، موجب شده است که سیاست قضایی نتواند به‌طور کامل نقش اجرایی خود را ایفا کند. تضمین اجرایی توافقات میانجیگری مدنی، اعتباربخشی به اسناد حاصل از آن و پیش‌بینی مشوق‌هایی نظیر کاهش هزینه‌های دادرسی یا تسهیل اجرای توافق، همگی در مرز میان سیاست تقنینی و قضایی قرار دارند و بدون مداخله صریح قانون‌گذار، از سوی قوه قضاییه قابل تحقق کامل نیستند.

از این رو، تعامل سیاست‌های تقنینی و قضایی در حوزه میانجیگری، نه تنها یک ضرورت اجرایی، بلکه یک مسئله بنیادین حقوق خصوصی و آیین دادرسی است. فقدان هماهنگی میان این

دو سطح، به دوگانگی در ماهیت میانجیگری، تزلزل در اراده طرفین و ناهمسانی در آثار حقوقی توافقات منجر می‌شود؛ امری که خود نیازمند بازاندیشی جدی در سیاست‌گذاری قانون‌گذار و دستگاه قضاست.

۵- جایگاه نهاد صلح، سازش و میانجیگری در اسناد بالادستی ایران

قانون اساسی، هرچند به‌طور صریح از نهاد میانجیگری یا سازش نام نبرده است، اما چارچوب ارزشی و نهادی لازم برای توسعه این نهادها را فراهم کرده است. در اصل دوم بند ۶ با تأکید بر نفی ظلم، قسط و عدالت اجتماعی، مبنای نظری پذیرش شیوه‌های غیرقهری حل اختلاف را شکل می‌دهد. این اصل، عدالت را صرفاً محصول حکم قضایی نمی‌داند، بلکه آن را نتیجه سامان‌یابی عادلانه روابط اجتماعی تلقی می‌کند؛ تحلیلی که با فلسفه وجودی نهادهای حل اختلاف هم‌خوانی دارد.

از منظر سیاست قضایی، اصل ۱۵۶ قانون اساسی زمینه تفسیر موسع از وظایف قوه قضاییه را فراهم می‌سازد و استفاده از میانجیگری و سازش را به‌عنوان ابزارهای پیشینی کاهش تعارض، مشروع می‌سازد. به‌عبارت دیگر، قانون اساسی قضاوت را تنها راه تحقق عدالت ندانسته و امکان بهره‌گیری از سازوکارهای ترمیمی و توافقی را نفی نکرده است. همچنین اصل ۱۵۹ با شناسایی دادگستری به‌عنوان مرجع رسمی تظلمات، در عین حال امکان پیش‌بینی نهادهای مکمل را از سوی قانون‌گذار مسدود نکرده است. این اصل، مبنای حقوق اساسی پذیرش شوراهای حل اختلاف، داوری و میانجیگری به‌عنوان نهادهای مکمل عدالت قضایی محسوب می‌شود؛ نهادهایی که نه جایگزین دادگستری، بلکه در خدمت کاهش تعارض و مدیریت اختلافات قرار دارند.

در سیاست‌های کلی قضایی ابلاغی ۱۳۸۱، گرچه اصطلاح «میانجیگری» به‌صراحت به‌کار نرفته، اما بند ۹ با تأکید بر استفاده از داوری و حکمیت در حل اختلافات، سیاست روشنی در حمایت از شیوه‌های غیررسمی و توافقی حل اختلاف ارائه می‌دهد. اهمیت این بند در آن است که حل اختلاف را از انحصار فرآیند رسمی دادرسی خارج می‌کند و نقش اراده طرفین را در مدیریت تعارض به رسمیت می‌شناسد.

بند ۱۶ این سیاست‌ها نیز با تأکید بر توسعه فرهنگ حقوقی و ترویج سازش، نشان می‌دهد که حکمیت، حل اختلاف را صرفاً مسئله‌ای حقوقی نمی‌داند، بلکه آن را پدیده‌ای اجتماعی و فرهنگی تلقی می‌کند. این نگاه، مبنای سیاست‌گذاری قضایی در جهت نهادینه‌سازی صلح اجتماعی است.

در سیاست‌های کلی خانواده (۱۳۹۵)، این رویکرد صراحت بیشتری می‌یابد. بند ۱۴، ایجاد سازوکارهای مصالحه‌ای در دعاوی خانوادگی را تکلیف سیاستی می‌داند و بندهای ۷ و ۱۳، پیشگیری از فروپاشی خانواده را در گرو تقویت نهادهای مشاوره، میانجیگری و اصلاح روابط می‌داند. این سیاست‌ها نشان می‌دهد که میانجیگری، به‌ویژه در حوزه خانوادگی، از منظر نظام حقوقی ایران، ابزار تحقق عدالت اجتماعی و حفظ نهاد خانواده است، نه صرفاً تکنیکی برای کاهش پرونده‌ها.

برنامه‌های توسعه، نقطه اتصال سیاست‌های کلی با قانون‌گذاری عینی محسوب می‌شوند. ماده ۱۸۹ برنامه سوم توسعه (۱۳۷۹-۱۳۸۳) نقطه عطف سیاست تقنینی در نهادسازی حل اختلاف است؛ زیرا برای نخستین بار، شوراهای حل اختلاف با هدف کاهش مراجعات به محاکم و گسترش فرهنگ صلح و سازش ایجاد شدند. این ماده، بیانگر پذیرش رسمی سیاست قضا‌دایی در سطح قانون برنامه است.

تداوم این سیاست در برنامه چهارم توسعه و سپس تصویب قانون شوراهای حل اختلاف، نشان‌دهنده آن است که سازش از یک تجربه موقتی، به یک راهبرد پایدار سیاست قضایی تبدیل شده است. در برنامه ششم توسعه، با تکلیف دولت به تأمین اعتبارات لازم، سیاست تقنینی وارد مرحله حمایت اجرایی می‌شود و در برنامه هفتم توسعه، تعیین اهداف کمی (افزایش درصد استفاده از روش‌های جایگزین حل اختلاف) نشان می‌دهد که میانجیگری و سازش به شاخص ارزیابی عملکرد نظام قضایی تبدیل شده‌اند. این تحول، عبور از عدالت قضایی سنتی به عدالت ترمیمی و مشارکتی را به‌روشنی نشان می‌دهد.

سند تحول قضایی (۱۳۹۹) و سند تحول و تعالی قوه قضاییه (۱۴۰۳)، تجلی سیاست قضایی در چارچوب اسناد بالادستی‌اند. در این اسناد، صلح و میانجیگری نه به‌عنوان نهادهای فرعی، بلکه به‌عنوان ابزارهای راهبردی تحقق عدالت ترمیمی معرفی شده‌اند. اقداماتی نظیر اصلاح ساختار شوراهای حل اختلاف، تشکیل دادگاه‌های صلح، توسعه دفاتر صلح‌یاری و استفاده از سامانه‌های هوشمند میانجیگری، نشان‌دهنده تلاش قوه قضاییه برای اجرایی‌سازی سیاست‌های تقنینی در سطح نهادی است.

در اسناد فرهنگی همچون نقشه مهندسی فرهنگی کشور و منشور حقوق شهروندی (ماده ۸۳)، بهره‌مندی از شیوه‌های جایگزین حل اختلاف به‌عنوان حق شهروندی مطرح شده است. این رویکرد، حل اختلاف را از سطح یک انتخاب قضایی، به سطح یک مطالبه اجتماعی ارتقا می‌دهد.

۶- الگوهای جهانی توسعه نهادهای سازش و میانجیگری مدنی

در بسیاری از نظام‌های حقوقی، توسعه نهادهای سازش و میانجیگری مدنی صرفاً یک اصلاح شکلی در قواعد آیین دادرسی نیست، بلکه بازتاب سیاست‌های کلان عدالت‌محور است؛ از جمله کاهش هزینه و زمان رسیدگی، کاهش تراکم دعاوی، و ترجیح راه‌حل‌های توافقی بر تصمیم‌های قضایی. در این قسمت، سیاست‌های ایران با دو الگوی مهم حقوقی نظام‌های رویه‌ای یا قضایی با محوریت «مدیریت پرونده و تشویق به حل‌وفصل»، و نظام‌های قراردادی یا نهادینه با محوریت «میانجیگری سازمان‌یافته» مقایسه می‌شود تا روشن گردد دخالت دولت و دادگاه در توافقات خصوصی در چه میزان و با چه منطق‌هایی دنبال می‌گردد.

۶-۱- الگوی تشویق و هدایت قضایی در راستای مدیریت پرونده

در نظام حقوقی انگلستان و، تا حدودی، در ایالات متحده، رویکرد غالب در توسعه نهادهای سازش و میانجیگری، بر مدیریت پرونده و تشویق طرفین به حل‌وفصل توافقی مبتنی است. دادگاه‌ها در این نظام‌ها غالباً نقش «مدیریتی و تسهیل‌گر» دارند، یعنی با استفاده از ابزارهای آیین دادرسی، طرفین را به سمت توافق سوق می‌دهند، ولی در نهایت، ماهیت و محتوا و تصمیم نهایی در اختیار اراده آزاد طرفین است. در این الگو، سازوکارهای قانونی در درجه اول در جهت تسهیل و ترویج سازش است نه جایگزینی اراده طرفین، بنابراین توافقاتی صورت گرفته باید بر پایه آزادی و رضایت طرفین باشند تا معتبر و قابل اجرا شناخته شوند. (حسینی، سید محمد: ۱۳۹۴)

هدف اصلی این رویکرد، کاهش حجم پرونده‌های قضایی، صرفه‌جویی در زمان و هزینه دادرسی و افزایش رضایت منطقی است، اما مخاطرات تضعیف آزادی اراده و خصوصی‌سازی بیش از حد فرآیند حل اختلاف به نسبت نظام‌های دیگر کمتر است

۶-۲- الگوی میانجیگری نهادمند، مبتنی بر چارچوب قراردادی و نظارتی

در اتحادیه اروپا، سیاست‌های توسعه میانجیگری بر «نهادینه‌سازی و استانداردسازی» متمرکز است. نهادهای میانجیگری، تحت قواعد و استانداردهای حرفه‌ای، نقش «پایبندی به اصول بی‌طرفی»، «ضمانت‌های اجرایی»، و «کیفیت فرآیند» دارند (شکوهی زاده، رضا، ۱۳۹۸: ۲۲۴). توافقات

حاصل در این مسیر چه قراردادی و چه از مسیر مراحل رسمی باید متکی بر رعایت اصول حقوق خصوصی، شامل آزادی اراده طرفین و رعایت اصول قراردادهای خصوصی باشد. هدف این سیاست افزایش اعتماد عمومی، تضمین عدالت و کاهش وابستگی مطلق به نظام قضایی، در حالی که به رسمیت شناختن و حفاظت از حقوق طرفین حفظ می‌شود. (رضائی، سیدعلیرضا ۱۴۰۰:۳۰۳).

مقایسه این دو الگو با سیاست‌های توسعه نهادهای سازش و میانجیگری در ایران، نشان دهنده می‌دهد، در ایران، تلاش برای افزایش سازوکارهای داخلی و نهادسازی، با هدف کاهش حجم پرونده‌ها و ترویج توافق، متمرکز است. اما برخلاف الگوهای اروپا و آمریکا، در فرآیندهای داخلی، نقش نهادهای عمومی و قضایی غالباً در مسیر «رسمی‌سازی و اثرگذاری» بر توافقات است. مطابق با الگوهای جهانی، سیاست‌های توسعه سازش و میانجیگری زمانی به‌طور بهتر در راستای اصول حقوقی و اجتماعی قرار می‌گیرند که نقش نهادهای عمومی در «مدیریت، هدایت و تنظیم فرآیند» باشد، نه در «تعیین نتیجه محتوا» و یا «جایگزینی اراده طرفین». در این صورت، توازن مطلوب میان «ارتقاء اثربخشی و کارآمدی نظام قضایی» و «حفظ آزادی و استقلال اراده طرفین» حفظ می‌گردد. در نظام حقوقی ایران، این نیازمند اصلاح در سیاست‌های داخلی است تا آنان بیش‌تر به هدف «بهبود فرآیندهای حل اختلاف» و کمتر به «تسلط نهادهای عمومی بر ماهیت توافق» معطوف شوند.

۴-۶- معیارهای سنجش تطبیقی سیاست‌های توسعه نهادهای سازش و میانجیگری

برای ارزیابی تطابق سیاست‌های ایران با الگوهای جهانی و سنجش میزان نزدیکی یا فاصله، می‌توان چهار شاخص کلیدی را تعریف کرد:

۱. میزان تشویق و هدایت طرفین به توافق (کاربرد ابزارهای مدیریت پرونده) در نظام‌های حقوقی انگلستان و ایالات متحده، رویکرد غالب، استفاده از ابزارهای مدیریت پرونده توسط دادگاه‌ها برای تشویق طرفین به سازش است. این ابزارها شامل تعیین جلسات، تعیین مهلت‌ها، و طراحی ساختارهای آیین دادرسی است که طرفین را به توافق ترغیب می‌کند (شکوهی زاده، رضا، ۱۳۹۸: ۲۳۴). در مقابل، نظام‌های حقوقی در اتحادیه اروپا و برخی دیگر از کشورها، بر نهادهای مستقل میانجیگری و استانداردسازی فرآیند تمرکز بیشتری دارند.

در سیاست‌های قانون‌گذاری و قضایی ایران، هرچند نهادهایی مانند شورای حل اختلاف و سازوکارهای میانجیگری برای ترویج سازش ایجاد شده‌اند، اما نقش نهادهای عمومی در این فرآیند

بیشتر به سمت «رسمی‌سازی و الزام‌آور کردن توافقات» سوق داده شده است. این رویکرد، در مقایسه با الگوی مدیریت پرونده در آمریکا، حدودی نزدیک‌تر به الگوی اروپایی را تداعی می‌کند، اما در حوزه اثرگذاری و نهادینه‌سازی، که ممکن است منجر به کاهش احتمالی آزادی طرفین گردد.

۲. معیار رسمی‌سازی و سطح دخالت حاکمیت در نتیجه توافقات

در نظام‌های حقوقی ایالات متحده و انگلستان، اصل بنیادین بر آن است که توافقات به عنوان قراردادهای خصوصی و بر پایه اراده آزاد طرفین شکل می‌گیرند و نهادهای عمومی عمدتاً در نقش تضمین‌کننده فرآیند و نه محتوای توافق عمل می‌کنند. در مقابل، در نظام‌های اروپایی، نهادهای تنظیمی، قواعد حرفه‌ای، و ضمانت‌های اجرایی، نقش تعیین‌کننده‌تری در اعتبار و اثرگذاری حقوقی توافقات ایفا می‌کنند. (بهری، حمید، ۱۴۰۱: ۱۷)

در سیاست‌های قانون‌گذاری و قضایی ایران، هرچند هدف اصلی، کاهش حجم پرونده‌ها و ترویج توافق است، اما ساختارهای قانونی و رویه‌های قضایی نشان می‌دهد که نهادهای رسمی و قضایی به روند توافقات ورود کرده و در تعیین اعتبار و اثر نهایی آن‌ها نقش ایفا می‌کنند. در نتیجه، میزان دخالت و اثرگذاری نهادهای عمومی بر ماهیت و اعتبار توافقات، بالاست. این وضعیت، اگرچه شباهت‌هایی با الگوی اروپایی دارد، اما تمرکز بر «رسمی‌سازی قضایی» توافقات، نیازمند دقت در حفظ تعادل با اصل آزادی طرفین است.

۳. استانداردهای سازی و قواعد حرفه‌ای در فرآیند میانجیگری

در نظام‌های حقوقی اروپایی، میانجیگری بر مبنای استانداردهای حرفه‌ای، قواعد اخلاقی، و تضمین‌های قانونی صورت می‌پذیرد. این امر باعث می‌شود که روند میانجیگری، ضمن حفظ استقلال، بر پایه ساختارهایی استوار باشد که اعتماد عمومی را تقویت می‌کند. در نظام حقوقی آمریکا نیز، نقش نهادهای میانجیگری بیشتر در مدیریت حرفه‌ای و تضمین فرآیند است تا در تعیین نتیجه نهایی در سیاست‌های ایران، ساختارهای نهادهای میانجیگری و شوراهای حل اختلاف، در مقایسه با این الگوهای بین‌المللی، بیشتر بر ترویج سریع و کم‌هزینه توافق تمرکز دارند. این رویکرد، ضمن افزایش دسترسی، ممکن است نیازمند ارتقاء استانداردهای حرفه‌ای و تضمین‌های کیفی باشد تا در بلندمدت، اعتبار و کیفیت توافقات را افزایش دهد. (بهری، حمید، ۱۴۰۱: ۱۷)

۴. اثر سیاست‌های قانون‌گذاری بر حقوق خصوصی و اعتماد عمومی

در الگوهای حقوقی اروپایی و آمریکایی، هم‌سطح بودن و احترام به اصول آزادی اراده و حاکمیت قراردادها حفظ می‌شود. سیاست‌های قانون‌گذاری در این زمینه، بیشتر در راستای تقویت اعتماد و تضمین کارایی است، بدون آنکه مداخلات غیرضروری در حقوق خصوصی ایجاد کند. (رضائی، سیدعلیرضا ۱۴۰۰:۲۰۳).

در سیاست‌های ایران، تلاش برای توسعه نهادهای سازش و میانجیگری منجر به افزایش تعداد توافقات و کاهش بار دادگستری شده است. با این حال، دخالت نهادهای قضایی و عمومی در تعیین اثر و اعتبار این توافقات، قابل توجه است. این وضعیت، ضمن هم‌راستایی با برخی اهداف جهانی، نیازمند بررسی دقیق‌تر در میزان و چگونگی این دخالت‌ها است تا اطمینان حاصل شود که حقوق خصوصی و اعتماد عمومی به نحو شایسته حفظ می‌گردد.

۷- چالش‌ها و موانع اجرای سیاست‌های قضایی و تقنینی نهاد صلح، سازش و

میانجیگری مدنی در ایران

بررسی سیاست‌های تقنینی و قضایی حاکم بر نهاد صلح، سازش و میانجیگری مدنی در ایران نشان می‌دهد که مهم‌ترین چالش‌ها نه در فقدان مبانی فقهی یا پذیرش نظری این نهادها، بلکه در نحوه دخالت قانون‌گذار و دستگاه قضا در ماهیت حقوقی توافقاتی‌های سازشی نهفته است. مهم‌ترین پیامد سیاست تقنینی و قضایی موجود، ایجاد ماهیتی دوگانه برای سازش است. از یک سو، سازش بر پایه تراضی طرفین شکل می‌گیرد و از منظر حقوق خصوصی، باید تابع قواعد عمومی قراردادها، از جمله شرایط صحت معامله، باشد. از سوی دیگر، قانون آیین دادرسی مدنی با پیش‌بینی «گزارش اصلاحی» در مواد ۱۷۸ تا ۱۸۵، به نتیجه این توافق اثری معادل رأی دادگاه اعطا کرده است. این سیاست تقنینی، سازش را در وضعیتی بینابینی قرار داده است که نه کاملاً عقد است و نه کاملاً حکم. پیامدهای این وضعیت، پرسش‌های جدی و حل‌نشده‌ای را در حقوق خصوصی ایجاد کرده است؛ از جمله:

آیا در صورت وجود اکره، اشتباه یا تدلیس، سازش‌نامه مشمول قواعد بطلان و فسخ قراردادهاست یا به سبب صدور گزارش اصلاحی، از شمول این قواعد خارج می‌شود؟
اگر گزارش اصلاحی «در حکم رأی» تلقی شود، آیا قابلیت اعتراض، اعاده دادرسی یا فرجام‌خواهی دارد یا باید مطلقاً غیرقابل تعرض دانسته شود؟
آیا اجرای فوری گزارش اصلاحی با صدور اجراییه، با ماهیت تراضی‌محور سازش سازگار است؟

این ابهامات مستقیماً ناشی از سیاست تقنینی اعطای اثر قضایی به توافق خصوصی است و نه ضعف اجرا یا آموزش.

چالش مهم دیگر، تعارض میان اصل آزادی اراده در حقوق خصوصی و سیاست‌های قضایی تشویقی یا الزام‌آور در ارجاع به سازش است. در برخی رویه‌های قضایی و شوراها حل اختلاف، سازش نه به‌عنوان یک انتخاب آزاد، بلکه به‌مثابه مسیر ترجیحی یا حتی پیش‌شرط ورود به رسیدگی تلقی می‌شود. این وضعیت، با فلسفه قراردادی سازش تعارض دارد؛ زیرا تراضی، زمانی معتبر است که نتیجه انتخاب آزاد و آگاهانه طرفین باشد. ارجاع‌های اجباری یا فشارهای نهادی برای «مختومه‌سازی پرونده» می‌تواند به شکل‌گیری سازش‌های صوری یا ناپایدار منجر شود؛ سازش‌هایی که صرفاً برای خروج از فرآیند قضایی منعقد می‌شوند و نه برای حل واقعی اختلاف. این امر، مشروعیت حقوقی و اخلاقی نهاد سازش را تضعیف می‌کند.

گزارش اصلاحی، مطابق قانون آیین دادرسی مدنی، دارای ویژگی‌هایی است که آن را از قرارداد خصوصی متمایز می‌سازد: قابلیت صدور اجرائیه، قطعیت، و برخورداری از اثر حکم. این ویژگی‌ها، حاصل سیاست قضایی در حمایت حداکثری از سازش است؛ اما همین سیاست، موجب تعارض ساختاری با منطق حقوق قراردادهای شده است. (نهرینی، ۱۴۰۳، ۷۸)

در حقوق خصوصی، قرارداد تابع اصل نسبی بودن آثار، امکان فسخ در موارد معین، و قابلیت طرح دعوی بطلان است. در مقابل، گزارش اصلاحی از بسیاری از این سازوکارها تهی شده است. نتیجه آن، تضعیف جایگاه تحلیل قراردادی سازش و ایجاد نوعی «نهاد حقوقی مبهم» است که نه در منطق دادرسی می‌گنجد و نه به‌طور کامل در چارچوب حقوق مدنی قابل تحلیل است.

از منظر تقنینی، مقررات مربوط به سازش و میانجیگری در متون مختلف و با منطق‌های متفاوت پراکنده شده‌اند: قانون مدنی (صلح)، قانون آیین دادرسی مدنی (سازش قضایی)، قانون شوراها حل اختلاف، و در حوزه کیفری، قانون آیین دادرسی کیفری و آیین‌نامه میانجیگری.

این پراکندگی، بدون وجود یک سیاست تقنینی جامع، موجب شده است که نهاد سازش و میانجیگری فاقد تعریف واحد، آثار روشن و چارچوب منسجم باشد. به‌ویژه در حوزه مدنی، فقدان قانون مستقل میانجیگری باعث شده است که این نهاد میان قرارداد خصوصی، نهاد شبه‌قضایی و سیاست عمومی معلق بماند.

در سطح نهادی، شوراها حل اختلاف و مراکز توسعه حل اختلاف، به‌واسطه سیاست قضایی، هم‌زمان نقش میانجی، مرجع رسیدگی و نهاد اداری را ایفا می‌کنند. این تداخل نقش‌ها، موجب

اختلاط کارکردها و تضعیف اصل بی‌طرفی میانجی می‌شود. نهادی که باید تسهیل‌گر گفت‌وگو باشد، عملاً به بخشی از ساختار قضایی تبدیل شده و از منطق توافقی فاصله گرفته است. نبود نظام ارزیابی مستقل، فقدان استانداردهای حرفه‌ای میانجیگری مدنی و عدم تفکیک نهادی میان «میانجی» و «قاضی»، از پیامدهای مستقیم سیاست قضایی نهادمحور در این حوزه است. در بعد فرهنگی، سیاست‌های قضایی عمدتاً با شاخص‌های کمی (کاهش ورودی پرونده، افزایش محتومه‌ها) ارزیابی می‌شوند. این رویکرد، میانجیگری را به ابزار مدیریتی کاهش بار دادگستری تقلیل داده و از هدف اصلی آن، یعنی حل پایدار اختلاف و ترمیم روابط اجتماعی، فاصله گرفته است. نتیجه آن، بی‌اعتمادی اجتماعی نسبت به سازش و تلقی آن به‌عنوان راه‌حلی تحمیلی یا کم‌اعتبار است.

تعدد نهادهای فعال در حل اختلاف، شوراها، حل اختلاف، داوری‌های صنفی، نهادهای شبه‌قضایی و سازوکارهای خصوصی بدون وجود سیاست تقنینی هماهنگ، موجب تعارض صلاحیت و سردرگمی شهروندان شده است. این تعارض، برخلاف هدف اولیه سیاست قضا‌دایی، در عمل می‌تواند به بازتولید اختلاف و افزایش مراجعه به محاکم منجر شود.

۸- راهکارهای پیشنهادی برای اصلاح و بهبود سیاست‌ها

این پژوهش با فرضیه اصلی «دوگانگی ماهیت حقوقی سازش و میانجیگری در حقوق ایران، محصول نحوه مداخله سیاست‌های تقنینی و قضایی است» انجام شد. تحلیل مواد قانونی، اسناد بالادستی و رویه‌های نهادی نشان داد که چالش‌های موجود نه ناشی از فقدان مبنا فقهی یا تقنینی، بلکه نتیجه ادغام منطق حقوق خصوصی با اهداف سیاست عمومی قضا‌دایی است. بر این اساس، نتایج تحلیلی پژوهش دلالت‌های مشخصی در سطح تقنینی، قضایی و نهادی به همراه دارد.

نخستین یافته پژوهش تأیید می‌کند که قانون‌گذار ایرانی، به‌ویژه در قانون آیین دادرسی مدنی و قانون شوراها، حل اختلاف، میان «سازش به‌مثابه قرارداد» و «سازش به‌مثابه ابزار سیاست قضایی» تمایز روشنی قائل نشده است. از این یافته می‌توان نتیجه گرفت که هرگونه اصلاح تقنینی مؤثر، ناگزیر از تفکیک صریح سازش قراردادی از سازش قضایی است. تحلیل ماده ۱۸۴ قانون آیین دادرسی مدنی و نهاد «گزارش اصلاحی» نشان می‌دهد که اعطای اثر حکم به توافق خصوصی، بدون تصریح به حدود اعمال قواعد بطلان، اکراه و اشتباه، موجب تعلیق ماهیت حقوقی

سازش شده است. بنابراین، دلالت تقنینی پژوهش آن است که گزارش اصلاحی باید یا صراحتاً در قلمرو آیین دادرسی محدود شود یا امکان اعمال قواعد حقوق مدنی در موارد فقدان تراضی واقعی به‌طور روشن پیش‌بینی گردد. همچنین بررسی قانون شوراهای حل اختلاف نشان داد که سیاست تقنینی در این حوزه، بیش از آنکه متوجه سامان‌دهی توافقات خصوصی باشد، معطوف به کاهش ورودی پرونده‌ها بوده است. این جهت‌گیری، موجب توسعه نهادی بدون بازسازی مفهومی شده و خلاً قانون جامع میانجیگری مدنی را برجای گذاشته است.

فرضیه فرعی پژوهش مبنی بر «غلبه رویکرد آمارمحور در سیاست قضایی بر منطق تراضی واقعی» نیز مورد تأیید قرار گرفت. تحلیل سیاست‌های قوه قضاییه، به‌ویژه در عملکرد شوراهای حل اختلاف و مراکز توسعه حل اختلاف، نشان می‌دهد که سازش در عمل به ابزاری برای مدیریت حجم پرونده‌ها تبدیل شده است. این رویکرد موجب تغییر کارکرد قاضی از ناظر بر صحت اراده به تسهیل‌گر ختم پرونده شده و در مواردی ارجاع تشویقی یا شبه‌اجباری به سازش را به همراه داشته است. نتیجه این وضعیت، افزایش احتمال سازش‌های صوری و تضعیف اصل رضایت آزادانه طرفین است؛ اصلی که هسته مرکزی سازش در حقوق خصوصی محسوب می‌شود.

بر این اساس، باید از «هدایت کمی به سازش» به سمت «صیانت کیفی از توافق» بازتعریف شود. نقش قاضی در فرآیند سازش، نه تحقق آمار، بلکه تضمین آگاهی، آزادی و تعادل اراده طرفین است. این تغییر رویکرد، مستلزم تحدید دخالت قضایی در محتوای توافق و تمرکز بر نظارت شکلی و حداقلی است.

یافته دیگر پژوهش نشان داد که شوراهای حل اختلاف، به‌واسطه سیاست‌های تقنینی و قضایی، به نهادی با کارکردهای درهم تنیده تبدیل شده‌اند: میانجی، مرجع شبه‌قضایی و مجری سیاست قضازدایی. این تداخل نهادی، نه تنها موجب ابهام در جایگاه حقوقی سازش‌نامه‌ها شده، بلکه مرز میان توافق خصوصی و تصمیم قضایی را مخدوش کرده است. از این تحلیل می‌توان نتیجه گرفت که کارآمدسازی نهاد شوراهای مستلزم بازگشت آن‌ها به نقش تسهیل‌گر صلح و میانجیگری، و پرهیز از ایفای نقش قضایی پنهان است. بدون این تفکیک، توسعه نهادی شوراها به تعمیق ابهام ماهوی سازش خواهد انجامید، نه حل آن.

نتیجه و پیشنهادها

تحلیل سیاست‌های تقنینی و قضایی حاکی از آن است که مسئله اصلی، فقدان مبنای فقهی یا تقنینی نیست، بلکه نحوه دخالت قانون‌گذار و دستگاه قضا در بازتعریف کارکرد این نهادها است؛ دخالتی که به تدریج منطق حقوق خصوصی را با اهداف سیاست عمومی قضازدایی درهم آمیخته است.

بررسی قوانین آیین دادرسی مدنی، قانون شوراهای حل اختلاف و مقررات مرتبط با میانجیگری کیفری نشان می‌دهد که سیاست تقنینی ایران، به جای تفکیک روشن میان «سازش به‌مثابه توافق قراردادی» و «سازش به‌عنوان ابزار سیاست قضایی»، به ایجاد سازوکارهای ترکیبی انجامیده است. نمود بارز این وضعیت، نهاد گزارش اصلاحی است که با وجود اتکاء بر تراضی خصوصی، آثار حکم قضایی را پیدا می‌کند. این دوگانگی، پرسش‌های بنیادینی درباره شمول قواعد بطلان قراردادها، نقش اراده واقعی طرفین و حدود نظارت قضایی بر توافقات سازشی ایجاد کرده است؛ پرسش‌هایی که پاسخ روشن آن‌ها در قوانین موجود یافت نمی‌شود.

در سطح سیاست قضایی نیز، تحلیل عملکرد نهادهایی مانند شوراهای حل اختلاف و مراکز توسعه حل اختلاف نشان می‌دهد که رویکرد غالب، بیش از آنکه معطوف به صیانت از تراضی آگاهانه و آزادانه طرفین باشد، بر مدیریت حجم پرونده‌ها و تحقق اهداف آماری تمرکز یافته است. این جهت‌گیری، موجب تغییر تدریجی کارکرد سازش و میانجیگری از فرآیندهای ترمیمی و رابطه‌محور به ابزارهای اداری کاهش ورودی محاکم شده و خطر تضعیف اصل آزادی اراده را در پی داشته است. در نتیجه، مرز میان توافق خصوصی و تصمیم قضایی مخدوش شده و سازش در وضعیتی بینابینی قرار گرفته است که نه به‌طور کامل تابع منطق قرارداد است و نه کاملاً در چارچوب دادرسی قابل تحلیل.

از منظر نهادی، پژوهش نشان می‌دهد که توسعه شوراهای حل اختلاف بدون بازتعریف دقیق مأموریت و جایگاه حقوقی آن‌ها، به تداخل نقش‌های میانجی، مرجع شبه‌قضایی و مجری سیاست قضازدایی انجامیده است. این تداخل نهادی، همراه با پراکندگی مقررات و فقدان یک چارچوب جامع برای میانجیگری مدنی، موجب تشتت رویه، ابهام مفهومی و کاهش اعتماد اصحاب دعوا به کارآمدی این نهادها شده است.

در کنار این عوامل، ضعف نهادینه‌سازی فرهنگی سازش و میانجیگری نیز قابل توجه است. غلبه ذهنیت قضازدگی، تلقی دادرسی به‌عنوان تنها مسیر احقاق حق، و فقدان آموزش نظام‌مند

مهارت‌های حل تعارض، سبب شده است که میانجیگری در سطح اجتماعی بیشتر به‌عنوان رویه‌ای اداری و فرعی درک شود تا نهادی مستقل برای ترمیم روابط اجتماعی. برآیند این تحلیل‌ها نشان می‌دهد که اصلاح وضعیت موجود، نه در گسترش کمی نهادهای سازشی، بلکه در بازتعریف نسبت سیاست تقنینی و قضایی با ماهیت حقوق خصوصی سازش و میانجیگری نهفته است. حفظ اهداف قضاودایی، تنها در صورتی با اصول بنیادین حقوق خصوصی سازگار خواهد بود که قانون‌گذار و قوه قضاییه، به‌طور آگاهانه از تداخل منطق حکم و قرارداد پرهیز کرده و نقش اراده آزاد طرفین را در مرکز این نهادها قرار دهند. در نهایت، می‌توان گفت توسعه پایدار نهادهای سازش و میانجیگری در ایران مستلزم گذار از رویکرد «مدیریت پرونده» به رویکرد «تنظیم و ترمیم روابط اجتماعی» است؛ گذاری که تنها از رهگذر هم‌افزایی سنجیده قانون‌گذار، سیاست قضایی منضبط و مشارکت فعال جامعه مدنی امکان‌پذیر خواهد بود. چنین رویکردی می‌تواند این نهادها را از وضعیت فعلی مبهم و بینابینی خارج ساخته و جایگاه آن‌ها را به‌عنوان ابزارهای مؤثر عدالت مشارکتی و صلح اجتماعی تثبیت کند.

فهرست منابع

الف) کتاب‌ها

۱. آبه‌اشاهی، محمد. (۱۳۹۹). جایگاه صلح و سازش در نظام حقوقی ایران. تهران: انتشارات آثار برتر، چاپ اول.
۲. اسود، نادیا. (۱۴۰۲). میانجیگری در امور مدنی: آیین دادرسی مدنی، میانجیگری، حل اختلاف. تهران: انتشارات حقوقی، چاپ اول.
۳. پژوهشکده حقوق و قانون ایران (به کوشش). (۱۴۰۴). پیشرفت‌های حقوق خصوصی (مجموعه مقالات اهدایی به استاد دکتر سید حسین صفایی). تهران: انتشارات داد و دانش، چاپ اول.
۴. جعفری لنگرودی، محمدجعفر. (۱۳۷۸). حقوق مدنی (رهن و صلح). تهران: انتشارات گنج دانش، چاپ ششم.
۵. خدابخشی، عبدالله. (۱۳۹۹). حقوق داوری و دعاوی مربوط به آن در رویه قضایی. تهران: انتشارات شرکت سهامی انتشار، چاپ شانزدهم.

۶. کاتوزیان، ناصر. (۱۳۸۸). حقوق مدنی (مشارکت‌ها - صلح). تهران: انتشارات گنج دانش، چاپ نهم.
۷. شریفی، زهرا. (۱۳۹۸). تطبیق قواعد داوری با میانجیگری و سازش در اختلافات مدنی. تهران: انتشارات نارون دانش، چاپ اول.
۸. شمس، عبدالله. (۱۳۸۴). (آیین دادرسی مدنی (جلد سوم). تهران: انتشارات دراک، چاپ چهارم.
۹. شهیدی، مهدی. (۱۳۸۶). عقود معین ۱ (حقوق مدنی ۶). تهران: مجمع علمی و فرهنگی مجد، چاپ سی و یکم.
۱۰. صباغیان، علی. (۱۳۷۶). نقش میانجیگری در حل و فصل اختلافات بین‌المللی. تهران: نشر وزارت امور خارجه، چاپ اول.
۱۱. عباسیان‌فر، علیرضا. (۱۳۸۳). شوراهاى حل اختلاف: تجلی مشارکت مدنی (جلدهای ۱، ۲ و ۳). تهران: انتشارات معاونت اجتماعی و پیشگیری از وقوع جرم قوه قضاییه.
۱۲. محسنی، حسن. (۱۴۰۴). صلح دعوا (عناصر خاص، ویژگی‌ها و تمایز آن از اعمال مشابه) پیشرفت‌های حقوق خصوصی (مجموعه مقالات اهدایی به استاد دکتر سید حسین صفایی). تهران: انتشارات داد و دانش، چاپ اول.
۱۳. نهرینی، فریدون. (۱۴۰۰). آیین دادرسی مدنی (جلد اول). تهران: انتشارات گنج دانش، چاپ سوم.

ب) مقالات علمی و پژوهشی

۱۴. ابهری، حمید؛ طالقان غفاری، مهدیه. (۱۴۰۱). بررسی تطبیقی سازش در قانون آیین دادرسی مدنی فراملی و حقوق ایران. پژوهشنامه حقوق تطبیقی، دوره ۶، شماره ۱، صص ۲۱-۷.
۱۵. ادیب، علی‌اکبر؛ نیکبخت، حمیدرضا. (۱۳۹۶). اصلاحگری و میانجیگری به‌عنوان جایگزین روش‌های سنتی حل اختلافات مدنی - تجاری و امکان به‌کارگیری آن‌ها در صنعت نفت. تحقیقات حقوقی، شماره ۷۸، تابستان، صص ۵۷-۸۱.

۱۶. برکوویچ، جاکوب؛ دیگران. (۱۳۷۸). برخی مسائل نظری و روندهای تجربی در مطالعه میانجیگری موفق در روابط بین‌الملل (ترجمه محمدجعفر جواد). مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، سال ۴۳، شماره پیاپی ۷۸۱، صص ۱-۴۳.
۱۷. حسینی، سید محمد. (۱۳۷۸). نقش میانجیگری در فصل دعاوی و پاسخ‌دهی به نقض هنجارها. مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۴۵، صص ۳-۴۲.
۱۸. رضائی، سیدعلیرضا؛ معبودی نیشابوری، رضا. (۱۴۰۰). فقدان قانون میانجیگری به عنوان مهم‌ترین خلأ سیاست تقنینی در نظام حل و فصل اختلافات ایران به همراه پیشنهاد قانون الگو به دستگاه قانون‌گذاری. دوفصلنامه علمی دانش حقوق مدنی، ۱۰(۱)، صص ۱۴۷-۱۶۰.
۱۹. شکوری زاده، رضا (۱۳۹۸). تاثیر شروط حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات در سلب حق اقامه‌ی دعوی در حقوق ایران و فرانسه. مجله تحقیقات حقوقی دانشگاه شهید بهشتی، دوره ۲۲، شماره ۸۷، صص ۲۰۳-۲۲۴.
۲۰. شیری، عباس؛ محمدیکی، علیرضا. (۱۳۹۹). میانجیگری کیفری در حقوق ایران و فقه امامیه. فصلنامه مطالعات میان رشته‌ای فقه، ۱(۱)، صص ۱-۳۰.
۲۱. جوادپور، نغمه؛ غمامی، مجید (۱۴۰۱). اتخاذ روش میانجیگری در دعاوی سرمایه‌گذاری نفت و گاز. حقوق فناوری‌های نوین، ۳ صص ۷۳-۸۵.
۲۲. صادقی محسن؛ دیگران. (۱۴۰۴) اثبات محتوای قانون حاکم در داوری‌های بین‌المللی: مطالعه تطبیقی حقوق ایران، کامن‌لا، حقوق نوشته و حقوق فرامرزی. فصلنامه تحقیق و توسعه در حقوق تطبیقی، دوره ۸ شماره ۲۶، ص ۱۰۷. Doi: [10.22034/law.2024.2039990.1453](https://doi.org/10.22034/law.2024.2039990.1453)
۲۳. صفری مقدم، منصور؛ قیوم‌زاده، محمود؛ ملا محمدعلی، امیر. (۱۴۰۱). واکاوی تأثیر میانجیگری بر شفافیت عدالت ترمیمی و کیفری در فقه اسلامی و حقوق. مطالعات تطبیقی مذاهب فقهی، ۲(۳)، صص ۱۵۸-۱۷۵.
۲۴. مصلحی، علی‌حسین؛ صادقی، محسن. (۱۳۸۳). نگاهی به شیوه‌های جایگزین حل و فصل اختلاف (ADR). فصلنامه مفید، شماره ۴۶، صص ۱۲۳-۱۵۰.

۲۵. مرادخوانی، فردین. (۱۴۰۴). تاب آوری قانون اساسی، دوفصلنامه تحقیق و توسعه در حقوق عمومی، دوره ۲ شماره ۴، ص ۳۰۳ doi:

[10.22034/jrpl.2025.2070317.1175](https://doi.org/10.22034/jrpl.2025.2070317.1175)

ج) منابع فقهی و اسلامی

۲۶. عامری، جعفر مرتضی. (۱۳۸۵). الصحيح من سيره النبي الأعظم (طبع جدید). قم: مؤسسه علمی فرهنگی دارالحدیث، چاپ سوم
۲۷. شیخ انصاری، مرتضی. (۱۳۹۹). المکاسب (جلد سوم). قم: انتشارات بوستان کتاب، چاپ اول.
۲۸. محقق حلی، جعفر بن حسن. (۱۳۸۵). شرایع الاسلام (جلد دوم). قم: بنیاد معارف اسلامی، چاپ سیزدهم.
۲۹. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی. (۱۳۹۳). بحار الأنوار (جلد ۴۴). قم: انتشارات اسلامی، چاپ چهارم.
۳۰. نراقی، ملا محمد مهدی. جامع السعادات. اصفهان: مرکز تحقیقات رایانه‌ای (نسخه دیجیتال).

Analysis of Iran's Judicial and Legislative Approaches to Strengthening Civil Reconciliation and Mediation Mechanisms

Abstract

The emergence of disputes among individuals in human societies is inevitable; accordingly, legal systems have consistently sought mechanisms for the peaceful resolution of such disputes. In this regard, conciliation and mediation have long been recognized in the Iranian legal system as important and community-based means of dispute resolution. However, the development of these institutions in recent decades has no longer been confined to their private-law function. Rather, judicial and legislative policies of the country—aimed at reducing the caseload of courts, strengthening restorative justice, and promoting social peace—have played a decisive role in shaping the contemporary legal structure and functions of these institutions.

Nevertheless, governmental intervention and policy-making based on dejudicialization have given rise to challenges concerning the traditional position of these institutions within private law. Such challenges include ambiguity regarding the legal nature of conciliation agreements, conceptual overlap between conciliation and the contract of settlement (*sulh*), alterations in the legal effects of the judicial settlement report provided for in Article 182 of the Civil Procedure Code, and the weakening or, in some instances, the strengthening of party autonomy as a result of mandatory or incentive-based policies adopted by the judiciary. This situation has emerged at a time when conciliation and mediation, within overarching judicial policies, have increasingly assumed an instrumental function aimed primarily at reducing the inflow of cases, while the coherence necessary in statutes and by-laws to consolidate the legal status of these institutions is, at times, lacking.

Previous studies have largely focused on introducing the mechanisms of mediation and conciliation and have paid comparatively little attention to an analytical assessment of macro-level policy-making, or to the practical challenges and implementation deficiencies affecting these institutions. This research gap is particularly evident in the distinction between contractual conciliation and judicial conciliation, in the examination of the legal nature of the judicial settlement report, and in the role of non-judicial bodies in quasi-judicial processes.

Adopting an analytical approach, the present study examines the impact of Iran's judicial and legislative policies on the nature, legal effects, and validity of private agreements in the fields of conciliation and mediation, and addresses the following question: what challenges has state intervention in regulating these institutions created with respect to their demarcation from classical institutions of civil law? The findings indicate that the fragmentation of legislation, ambiguity regarding the legal effects of the judicial settlement report, the delegation of decision making functions to non-judicial bodies, and the absence of clear standards for distinguishing private conciliation from judicial conciliation constitute some of the most significant existing shortcomings.

Finally, while evaluating the current policies, the article offers proposals aimed at restoring conciliation and mediation to their natural position within private law, while at the same time preserving their functions in judicialization and restorative justice.

Keywords: Settlement, Mediation, Legislative Policy, Judicial Policy, Amended Report

References

1. Abshahi, Mohammad. (2020). The Position of Amicable Settlement and Reconciliation in the Iranian Legal System. Tehran: Asar Bartar Publications, First Edition. (in Persian)
2. Asud, Nadia. [2023]. Mediation in Civil Affairs: Civil Procedure, Mediation, Dispute Resolution. Tehran: Hoghooghi Publications, First Edition. (in Persian)
3. Iranian Law and Legal Research Institute (Ed.). (2026). Advances in Private Law (A Collection of Articles Donated to Professor Dr. Seyed Hossein Safaei). Tehran: Dad-o-Danesh Publications, First Edition. (in Persian)
4. Jafari Langroudi, Mohammad Jafar. (2000). Civil Law. Tehran: Ganj-e-Danesh Publications, Sixth Edition. (in Persian)
5. Khodabakhshi, Abdollah. (2020) Arbitration Law and Related Litigation in Judicial Practice . Tehran: Sherkat Sahami Enteshar, Sixteenth Edition. (in Persian)
6. Katouzian, Naser. (2009) Civil Law (Specific Contracts) . Tehran: Ganj-e-Danesh Publications, Ninth Edition. (in Persian)
7. Sharifi, Zahra. (2019). Comparison of Arbitration Rules with Mediation and Conciliation in Civil Disputes. Tehran: Narvan Danesh Publications, First Edition. (in Persian)
8. Shams, Abdollah. (2006). Civil Procedure . Tehran: Dorak Publications, Fortieth Edition. (in Persian)
9. Shahidi, Mehdi. (2008). Specific Contracts I (Civil Law 6). Tehran: Majma-e Elmi va Farhangi Majd, Thirty first Edition. (in Persian)
10. Sabbaghian, Ali. (1998). The Role of Mediation in International Dispute Resolution. Tehran: Ministry of Foreign Affairs Publications, First Edition. (in Persian)
11. Abbasiyanfar, Alireza. (2005). Councils of Dispute Resolution: Manifestation of Civil Participation . Tehran: Publications of the Deputy for Social Affairs and Crime Prevention of the Judiciary. (in Persian)
12. Mohseni, Hassan. (2026). Settlement of Lawsuits (Specific Elements, Characteristics, and Distinctions from Similar Acts) in Advances in Private

Law (A Collection of Articles Donated to Professor Dr. Seyed Hossein Safaei). Tehran: Dad-o-Danesh Publications, First Edition. (in Persian)

13. Nahrini, Fereydoun. (2021). Civil Procedure. Tehran: Ganj-e-Danesh Publications, Third Edition.(in Persian)

14. Abhari, Hamid; Taleghan Ghaffari, Mahdieh. (2023). A Comparative Study of Reconciliation in Transnational Civil Procedure Law and Iranian Law. *Journal of Comparative Law Quarterly* , Vol. 6, No. 1, pp. 7–21 .(in Persian)

15. Adib, Ali Akbar; Nikbakht, Hamid Reza. (2018). Conciliation and Mediation as Alternative Dispute Resolution Mechanisms for Civil and Commercial Disputes and the Viability of their Application in the Petroleum Industry. *Legal Research Quarterly*, No. 78, Summer, pp. 57–81.(in Persian)

16. Berkovitch, Jacob; et al. (2000). Some Theoretical Issues and Empirical Trends in the Study of Successful Mediation in International Relations (Trans. Mohammad Jafar Javad). *Journal of Law and Political Science*, Year 43, Consecutive No. 781, pp. 1–43.(in Persian)

17. Hosseini, Seyed Mohammad. (2000). The Role of Mediation in Resolving Disputes and Responding to Norm Violations. *Journal of Law and Political Science*, Vol. 45, pp. 3–42.(in Persian)

18. Rezaei, Seyed Alireza; Maboudi Nishabouri, Reza. (2022). Lack of "Mediation Act" as the Most Important Legislative Policy Gap in Iranian Dispute Resolution System With Proposing a Model Act to the Legislature. *Semi- Annual Journal of Civil Law Knowledge*, 10(1), pp. 147–160 .(in Persian)

19. Shakourizadeh, Reza. (2020). The Effect of Amiable Resolution of Disputes' Clauses on Right of Litigation in Iranian and French Law. *Legal Research Quarterly*, Shahid Beheshti University, Vol. 22, No. 87, pp. 203–224.(in Persian)

20. Shiri, Abbas; MohammadBiki, Alireza. (2021). Criminal Mediation in Iranian Law and Imamiyah Jurisprudence ,*Quarterly Journal of Interdisciplinary Studies in jurisprudence*, 1(1), pp. 1–30.(in Persian)

21. Javd Pours, Naghmeh; Ghamami, Majid. (2023). Mediation in Oil and Gas Investor-State Dispute Settlement † *Modern Technologies Law*, 3, pp. 73–85. .(in Persian)

22. Sadeghi, Mohsen; et al. (2026). Establishing the Contents of Applicable Law in International Arbitration: A Comparative Study of Iranian Law, Common Law, Civil Law and Transnational Law , *Journal of Research and Development in Comparative Law*, Vol. 8, No. 26, p. 107. Doi: [10.22034/law.2024.2039990.1453](https://doi.org/10.22034/law.2024.2039990.1453) (in Persian)

23. Safari Moghadam, Mansour; Qayoumzadeh, Mahmoud; Mola Mohammadali, Amir. (2023). An Investigation into the Impact of Mediation on the Transparency of Restorative and Criminal Justice in Islamic Jurisprudence and Law. , *Comparative Studies of Jurisprudential Schools*, 2(3), pp. 158–175.(in Persian)

